



## مطالعه اژدها کنی

ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، زمستان ۱۳۹۹، شماره چهارم، صفحه ۱۶۰-۱۹۳

# بررسی وام‌گیری درونی و تاریخی در فرایند واژه‌گزینی با تمرکز بر واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم) علی شیوا<sup>۱</sup> (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

**چکیده:** مقصود از وام‌گیری درونی و تاریخی، بهره‌گیری از واژه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانه ایران و نیز واژه‌های کهن موجود در فارسی امروز (نو) در فرایند واژه‌گزینی فرهنگستان است. در این مقاله، روند وام‌گیری درونی و تاریخی را از بررسی چند لغت ساخته انجمن‌های واژه‌سازی در دوره پهلوی اول آغاز کرده‌ایم و به دنبال آن، نمونه‌هایی از فرهنگستان ایران (فرهنگستان اول) و فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم) آورده‌ایم. تمرکز مقاله بر فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم) است و از این‌رو، از واژه‌های مصوب عمومی و تخصصی فرهنگستان سوم نمونه‌های بیشتری آورده شده است. پس از توصیف نمونه‌ها، که به استناد فرهنگ‌های زبان پهلوی و ریشه‌شناختی صورت پذیرفته، نویسنده کوشیده است انواع وام‌گیری درونی و تاریخی را احصا و انواع تغییرات معنایی در رهگذر این فرایند را بررسی کند و شیوه‌های این نوع وام‌گیری را نشان دهد. در پایان، به تبیین ضرورت‌های وام‌گیری درونی و تاریخی در واژه‌گزینی فرهنگستان پرداخته و با تحلیل معاایب و مزایای آن نشان داده شده که چگونه فرهنگستان سوم، با بازیابی و احیای واژه‌ها و ریشه‌های کهن، از ظرفیت تاریخی زبان فارسی در واژه‌گزینی پاری جسته است.

**کلیدواژه‌ها:** واژه‌گزینی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم)، وام‌گیری درونی و تاریخی، واژه‌های مصوب.

## ۱ مقدمه

اگر بخواهیم تعریفی ساده و گویا از وام‌گیری به دست دهیم، «فرایندی است که در آن، عناصر زبانی از زبان وامدهنده وارد زبان پذیراً وام‌گیرنده می‌شوند و به این ترتیب، جزئی از نظام زبان پذیراً می‌گردند» (نگرگوی کهن ۱۳۹۳: ۳۶۰). اما عنوان و رویکرد مقاله حاضر براساس این تعریف از سازوکار وام‌گیری است:

اگر در پی هجوم مفاهیم تازه، آن مفاهیم را در قالب الفاظی صورت‌بندی کنیم که از درون نظام زبان وام‌پذیر در وضعیت موجودش به دست نیامده باشد، در آن صورت از سازوکار وام‌گیری استفاده کرده‌ایم (حق‌شناس ۱۳۸۲: ۲۵۶).

حق‌شناس با توجه به دو مؤلفه «بیرون از قلمرو زبان وام‌پذیر» و «بیرون از وضعیت موجود»، فرایند وام‌گیری را در انواع چهارگانه زیر گنجانده است:

(۱) وام‌گیری بیرونی از زبان وام‌ده [یا زبان دوم]، مثل «شیفت» و «فوت» از زبان انگلیسی، به ترتیب برای مفاهیم نویافته shift و foot.

(۲) وام‌گیری بیرونی از زبان سوم، مثل «چخماق» و «گلنگدن» از زبان ترکی، به ترتیب برای مفاهیم breech block و cock of a gun [مقصود این است که زبان فارسی برای مفاهیم یادشده در زبان انگلیسی، از زبان ترکی وام گرفته است؛ یعنی زبانی غیر از دو زبان وام‌گیرنده و وام‌دهنده].<sup>۱</sup>

(۳) وام‌گیری درونی و تاریخی، مثل «ارتش» و «سرهنج» از گذشته‌های زبان فارسی، به ترتیب برای مفاهیم نویافته army و colonel.

(۴) وام‌گیری درونی و جغرافیایی، مثل «چرخ بال» از تاجیکی برای مفهوم helicopter یا «شروه» و «پوشن» از گویش‌های جنوب، به ترتیب برای ballad و bedding (همان). آنچه در مقاله حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد، وام‌گیری درونی و تاریخی و جایگاه آن در فرایند واژه‌گزینی فرهنگستان است. اصطلاح «وام‌گیری» در فرهنگستان سوم، «اخذ یک واژه از زبان‌های بیگانه (معمولًاً غربی) با همان معنی‌گویی که در زبان مبدأ دارد» تعریف شده است (اصول و خواباط واژه‌گزینی ۱۳۸۸: ۴۰) و ازین‌رو، با نوع اول از انواع

۱. توضیح درون قلاب، افزوده نگارنده است.

وام‌گیری پیش‌گفته مطابقت دارد. فرهنگستان سوم «واژه‌ها و ریشه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانه ایران» (همان: ۳۱) را در کنار «همه واژه‌های فارسی‌تبار که در فرهنگ‌های معتبر ضبط شده‌اند» (همان: ۲۲) جزء منابع واژه‌گزینی بر می‌شمرد، اما در نوع سوم از تقسیم‌بندی حق‌شناس (وام‌گیری درونی و تاریخی)، مثال‌های «ارتش» و «سرهنگ» آمده است که اولی از لغت فارسی میانه به صورت اشتراق معکوس وام‌گرفته شده ( $\leftarrow$  ادامه مقاله) و دومی، که در آثاری چون شاهنامه، قابوس‌نامه و تاریخ بیهقی به کار رفته (انوری: ۱۳۸۱-۴۱۷۳-۴۱۷۲)، برگرفته از فارسی نو در سده‌های چهارم و پنجم هجری است.

در این مقاله، چون به برداشت و دریافت مخاطب فارسی‌زبان از واژه‌های مصوب نظر داریم، بهره‌گیری از واژه‌های زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه، که از جمله در فرهنگ‌های زبان پهلوی یا فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی ضبط شده، و نیز فارسی دری قدیم را، که در فرهنگ بزرگ سخن با نشانه اختصاری (قد.) به معنی «قدیمی» مشخص شده است، از مقوله وام‌گیری درونی و تاریخی قلمداد کرده‌ایم، زیرا این قبیل واژه‌ها در فارسی امروزی کاربرد ندارد و برای عموم فارسی‌زبانان شناخته و مفهوم نیست.

در مقاله حاضر، پس از بررسی داده‌های پژوهش، کوشیده‌ایم با دسته‌بندی این واژه‌ها، زیربخش‌هایی برای وام‌گیری درونی و تاریخی ارائه دهیم. سرانجام، در تبیین این گونه وام‌گیری، دلایل و ضرورت‌هایی را جست‌وجو و فهرست کرده‌ایم که براساس آنها می‌توان وام‌گیری درونی و تاریخی را روا داشت یا در مواردی اجتناب‌ناپذیر انگاشت.

## ۲ داده‌های پژوهش

داده‌های پژوهش حاضر، به دو بخش تقسیم شده است: نخست، وام‌واژه‌هایی که قبل از فرهنگستان سوم در انجمان واژه‌گزینی ارتش و فرهنگستان اول و دوم به تصویب رسیده است (این نمونه‌ها برگرفته از شناخته‌ترین واژه‌های مصوب بوده و بررسی آنها در حکم مقدمه‌ای برای رسیدن به بخش دوم مقاله است) و دوم، نمونه‌هایی از واژه‌های

مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم)<sup>۱</sup> که براساس فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان و کتاب‌های هزارواژه، از هر دو حوزه عمومی و تخصصی متناسب با موضوع و حجم مقاله برگزیده و بررسی شده است.<sup>۲</sup>

## ۱-۲ وامواژه‌های مصوب قبل از فرهنگستان سوم

از بدرو واژه‌گزینی رسمی تا تشکیل فرهنگستان اول و سپس در فرهنگستان دوم به وام‌گیری درونی و تاریخی توجه شده است. چند نمونه از این وامواژه‌ها در ادامه می‌آید.

### خلبان

واژه‌گزینی به صورت رسمی در انجمنی که با حضور نمایندگان دو وزارت خانه جنگ و معارف در سال ۱۳۰۳ شکل گرفت، آغاز شد (روستایی ۱۳۸۵: ۸۸). از میان واژه‌های برگزیده این انجمن، که پاره‌ای بعدها به تصویب فرهنگستان اول رسیده است، «خلبان» را می‌توان نمونه‌ای از وام‌گیری درونی و تاریخی به حساب آورد.<sup>۳</sup>

سازه نخست این واژه مشتق (خله) ارتباطی با مصدر «خلیدن» ندارد، چنان‌که در فرهنگ سخن «خله» به معنای «هر چیز نوک‌تیز که در جایی بخلد/ فرورود، مانند سوزن و چوب یا آهن نوک‌تیز که با آن چهارپایان را می‌راند»، مدخلی جدا از «خله» به معنای «پاروی قایقرانی» در نظر گرفته شده است.

در فرهنگ سخن، برای خله در معنای اخیر، این بیت از دیوان ناصر خسرو شاهد آورده شده است:

آب تیره‌ست این جهان کشتیت را      بادبان کن دانش و طاعت خله  
(انوری ۱۳۸۱: ۲۸۱۹)

۱. وام‌گیری درونی و تاریخی افزون بر واژه‌ها، پیشوندها و پسوندها را نیز در بر می‌گیرد که خود موضوع جدأگانه‌ای است، از آن جمله: پیشوندهای «تراب‌پاد ڈڑ» و پسوند «یک» (اصول و ضوابط واژه‌گزینی: ۱۳۸۸: ۳۳).

۲. در مقاله، از واژه‌های مصوب حوزه‌های تخصصی روان‌شناسی، کشاورزی، معماری، سلامت، شیمی، زیست‌شناسی و پژوهشی نمونه اورده‌ایم تا تنوع و فراگیر بودن این شیوه از وام‌گیری را نشان دهد.

۳. در فهرست واژه‌های نو، که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است، (واژه‌های نو ۱۳۱۹: ۸۸) و کتاب واژه‌های برابر فرهنگستان ایران، واژه «هوایپما» درج شده (کیانوش ۱۳۸۱: ۵۲۷)، ولی واژه «خلبان» نیامده است.

در فرهنگ ریشه‌شناسنامه زبان فارسی، «خله» با قید «ظاهر» با لغتی سانسکریت مرتبه دانسته شده و افزون بر بیت ناصر خسرو، عبارتی از درابنامه شاهد آمده است: نگاه کرد هر تیری دید چند خلله کشتی، و نام سام نریمان بر آنها نوشته (حسن دوست ۱۳۹۳: ۱۱۶۹).

انجمن وزارت جنگ این واژه را از زبان فارسی کهن به وام گرفته و با افزودن پسوند «-بان» و از رهگذر فرایند اشتقاق، واژه «خلبان» را در برابر pilote فرانسوی ساخته است. با توجه به معنای پسوند «-بان»، از خلبان، مفهوم «محافظ یا مسئول پارو» (= پاروزن، قایقران) برمی‌آید. اما در اینجا معنای «راندن» از آن اخذ شده و این واژه در مفهوم راننده هواپیما به کار رفته است. باید افزود که خلبان به شیوه گرددبازاری از واژه انگلیسی pilot ساخته شده که خود از واژه‌ای یونانی به معنی پارو گرفته شده است<sup>۱</sup> (طباطبائی ۱۳۹۵: ۸۵).

سازندگان واژه «خلبان»، که همزمان با «هواپیما» ساخته شده است، می‌توانستند به آسانی «هواپیماران» را به جای آن برگزینند تا از شفافیت معنایی برخوردار باشد، اما خلبان که به اندازه دو هجا از هواپیماران سبک‌تر<sup>۲</sup> است، انعطاف بیشتری در فرایندهای بعدی واژه‌سازی نشان می‌دهد (خلبانی، کمک‌خلبان، خلبان خودکار) و مهم‌تر آنکه دلالت خلبان بر راننده بالگرد نیز امکان‌پذیر است.

### ارتش

ارتش در برابر «قشون»، نمونه دیگری از ساخته‌های انجمن پیش‌گفته است. این واژه به این صورت در زبان‌های ایرانی میانه و ایرانی باستان سابقه‌ای ندارد و از لغت ارتیشدار/ ارتیشدار ساخته شده است. ریشه لغت ارتیشدار در فارسی میانه به معنای «جنگاور و سپاهی»، به واژه‌ای اوستایی بازمی‌گردد که سازه اول آن (raəæc<sup>o</sup>) در معنای «ارابه و

۱. به‌این ترتیب، این احتمال تردیدآمیز که جزء نخست خلبان صورت دیگری از «خلأ» باشد، درست نمی‌نماید: «خله‌بان در برابر «طیاره‌چی» سابق ظاهراً از «خله» به معنی پارو! (یا از خلأ؟) ساخته شده است» (صادقی ۱۳۷۱: ۴۱).

۲. «سنگینی» (heaviness) در آثار هاکینز به تعداد هجاهای، واژه‌ها و سازه‌های نحوی یک واحد دستوری اشاره دارد (دیبر مقدم ۱۳۹۲: ۳۲). بنابراین، چنین برداشت می‌شود که واژه‌ای که از تعداد هجاهای کمتری نسبت به واژه دیگر برخوردار است، سبک‌تر از آن به شمار می‌آید.

گردونه» و سازه دوم آن، -stār- (شتار) در معنای «ایستاده و بربا» است. بنابراین، ریشه اوتایی ارتشار، یعنی ایستاده بر گردونه که مجازاً در معنای «آماده به نبرد و جنگجو» کاربرد یافته است. نکته اینجاست که در وام‌گیری از این لغت، تصور کردۀ‌اند که مرکب از ارتش + دار به معنای «دارنده ارتش، سپاهبد» است؛ آنگاه «دار» را حذف کرده و «ارتش» را به معنی «سپاه و لشکر» در نظر گرفته‌اند. بدین ترتیب، در این وام‌گیری از زبان فارسی میانه، فرایند اشتقاء معکوس یا ساخت معکوس (back-formation) صورت گرفته است<sup>۱</sup> (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۶۲). بنابراین، لغت ارتش، محصول بازتحلیل لغت فارسی میانه «ارتشار» است که به اشتقاء معکوس یا ساخت معکوس انجامیده است.

در دو نمونه‌ای که آوردیم، باستان‌گرایی واژگانی در نخستین انجمن رسمی واژه‌گزینی آشکار است. بهره‌گیری از واژه‌های کهن در واژه‌گزینی را می‌توان در نام و واژه‌های پذیرفتۀ فرهنگستان ایران (فرهنگستان اول، تأسیس ۱۳۱۴ش) و فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم، تأسیس ۱۳۴۹ش) نیز جست‌وجو کرد.

## فرهنگستان

لغت فرهنگستان که در برابر «آکادمی» فرانسوی ساخته شده، وام‌گیری از زبان فارسی میانه بوده است؛ گواینکه آگاهی سازندگان لغت «فرهنگستان» به پیشینه آن مسلم نیست. پورداود در نخستین شماره نامۀ فرهنگستان، در مقاله‌ای کوتاه، فرهنگستان را این‌گونه ریشه‌شناسی می‌کند:

ترکیب یافته از سه جزء (فر-[پیشوند]، هنگ [=کشیدن، تربیت یافتن]، -ستان [پسوند]). «هنگ» با پیشوند «فر» به معنی «دانش و ادب» است و با همین معنی در

۱. از رهگذر این فرایند، گویشوران برمبنای شباهت ظاهری ساختار یک واژه با ساختار واژه آشناشان، بخشی از یک واژه را، که به یکی از وندهای واژه‌های زبانشان شباهت دارد، حذف می‌کنند و واژه جدیدی می‌سازند. برای مثال، وام‌واژه عربی «قلع» در اصل «قلعی» بوده است، اما اهل زبان «قلعی» را به قیاس با صفت‌هایی که با افزوده شدن پسوند «-ی» به اسم ساخته شده‌اند (مانند آهنتی، چوبی، سربی) صفت پنداشته‌اند و با حذف پسوند از آن، واژه قلع را ساخته‌اند. ساخت معکوس در این موارد براثر بازتحلیل رخداده است؛ یعنی ساختار تاریخی واژه نادیده گرفته شده و برای آن ساختاری متفاوت تصویر شده است (طباطبائی ۱۳۹۵: ۵۹-۶۰). ۲۸۷

متون فارسی میانه به کار رفته است. «فرهنگستان» نیز در زبان پهلوی رایج بوده و به معنی «دانشگاه یا دبستان» کاربرد داشته است. وجود واژه‌هایی از قبیل «داتستان» (دات/داد=قانون) و «نیرنگستان» (نیرنگ=دعا) در فارسی میانه و «کارستان» و «شکارستان» و «شبستان» در فارسی دری نشان می‌دهد که افزودن پسوند «-ستان» به کلمات ذات و معنی هردو امکان‌پذیر و درست است (پوردادود ۱۳۴۷: ۶۹۰-۶۹۳).

### پرونده

پرونده معادل لغت فرانسوی «دوسیه» است. در فارسی کهن به معنی «بقچه‌ای بوده است که پارچه‌فروشان دوره‌گرد در آن پارچه می‌گذاشتند» (انوری ۱۳۸۱: ۱۳۴۹). این واژه که به صورت «پلدونه» و «پلونده» نیز کاربرد داشته، هم‌ریشه با «بستن» است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۶۷۹) و امروزه به معنی «مجموعه اطلاعات، اسناد، مدارک و مانند آنها که از کسی یا چیزی در جایی نگهداری می‌شود»، رایج است (انوری ۱۳۸۱: ۱۳۴۹).

### یاخته

یکی از معانی یاخته، «خانه» است (برهان ۱۳۵۷: ۲۴۱۲) و همین معناست که مبنای انتخاب این واژه در برابر سلول فرانسوی بوده است.<sup>۱</sup> البته شاهدی از کاربرد یاخته در این معنا در فرهنگ‌های لغت نیامده<sup>۲</sup> و ارتباط ریشه یاخته با این معنا بر نگارنده روشن نیست، زیرا یاخته مشتق از مصدر یاختن/ یازیدن است. این مصدر در هر دو معنای «دراز کردن» (متعددی) و «دراز شدن یا کشیده شدن» (لازم) کاربرد داشته است (انوری ۱۳۸۱: ۸۴۹۹). امروزه گذشته از معنی خانه، می‌توان ساختواژه یاخته را «ستاک گذشته مصدر لازم (یاخت)+پسوند -ه» دانست و معنای «دراز و کشیده» از آن اراده کرد و سپس صفت حاصل را با تغییر مقوله، به اسم تبدیل کرد و به عنوان اصطلاحی علمی بر

۱. نویسنده با راهنمایی دکتر رضا عطاریان، پژوهشگر ارشد گروه واژه‌گزینی فرهنگستان، به ارتباط این معنی یاخته با سلول پی برده است.

۲. در فرهنگ جهانگیری به همین معنی آمده و رشیدی از او نقل کرده است (برهان ۱۳۵۷: ۲۴۱۲، حاشیه ۵). در پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، شاهدی بر کاربرد یاخته در معنی «خانه» یا «حجره» ضبط نشده است.

همه سلول‌های بدن (هم سلول‌های عصبی و سلول‌های ماهیچه‌ای، که ساختاری کشیده دارند، و هم دیگر سلول‌ها) اطلاق کرد.

### رايانه

شناخته‌ترین معادل مصوب فرهنگستان دوم رايانه است که از رهگذر وام‌گیری درونی و تاریخی ساخته شده است. ستاک حال از مصدر rāyenidan در زبان پهلوی، -rāyen در آن نشانه واداری (سببی) به شمار می‌آید. در زبان پهلوی rāyenidan در معانی «ترتیب دادن؛ رهبری کردن، هدایت کردن؛ نظم و سامان دادن، آماده کردن؛ راندن، روان کردن» به کار رفته است. فرهنگستان با توجه به معادل فرانسوی کامپیوتر (ordinateur) که معنای «نظم‌بخشنده» دارد، از ستاک حال مصدر پهلوی به صورت «رايان» (به جای «راین») در معنای «نظم و سامان دادن» بهره گرفته و با افزودن پسوند «-ه» (با تلفظ [e])، به آن مفهوم فاعلی بخشیده است؛ رايانه:<sup>۱</sup> نظم‌دهنده، سامان‌دهنده.<sup>۲</sup> چون پس از اشتقاق لغت رايانه، این واژه به عنوان نام برای ابزار وضع شده است، می‌توان «-ه» را در اینجا در قیاس با واژه‌هایی از قبیل «گیره، کوبه، تابه» پسوند ابزارساز قلمداد کرد.

## ۲-۲ وامواژه‌های مصوب فرهنگستان سوم

فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم)، با توجه به تجربه دو فرهنگستان پیشین در استفاده از فرایند وام‌گیری درونی و تاریخی، در مواردی از «کلمات تاریخی»<sup>۳</sup> بهره گرفته است. نمونه‌هایی از این‌گونه وام‌گیری را در ادامه آورده‌ایم.

۱. این لغت به صورت rāyēnāg در فارسی میانه مانوی به معنای «راهبر، هدایت‌کننده، راهنمای» به کار رفته است (منصوری ۱۳۸۴: ۳۵۷).

۲. رايانه داده‌ها را به عنوان درونداد، نظم می‌بخشد و پردازش می‌کند و فراورده این پردازش را به صورت برونداد در اختیار کاربر می‌گذارد.

۳. کلمات تاریخی یعنی کلماتی که تنها در یک دوره از تاریخ زبان متداول بوده است و اکنون تنها در هنگام مطالعه آثار آن دوره با آنها روبرو می‌شویم (خانلری ۲۶۶: ۱۰۰).

### هیمه‌سوز

هیمه‌سوز در برابر واژه فرانسوی «شومینه» تصویب شده است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۱۳۲). «هیمه» به معنای «هیزم» در ادبیات فارسی به کار رفته است:

گر هیمه عود گردد و گر سنگ ڈر شود      بشنو که چشم آدمی تنگ پر شود

(سعدي: انوري ۱۳۸۱: ۸۴۷۴)

هیمه در فارسی امروز کاربرد ندارد و بهره‌گیری از آن برای ساختن واژه مناسب در برابر شومینه بخت رواج واژه جدید را افزایش می‌دهد. بهیان دیگر، «هیزم‌سوز» چه بسا واژه‌ای «دم‌دستی» جلوه کند، درحالی که قدمت و غربات «هیمه‌سوز» به آن تشخض زبانی می‌بخشد. تشخض یا فحامت زبانی و زبان فاخر را می‌توان معادله‌ای در برابر prestige language prestige مثبت گونه‌های زبانی است (Swann et al. 2004: 249).

### دستینه

دستینه واژه‌ای کهن است که در چند معنی کاربرد داشته است: «ترقیمه [انجامه نسخه خطی]؛ دستخط؛ النگو؛ رشته‌ای از ابریشم و مانند آن، که بر دسته ساز می‌بستند» (انوری ۱۳۸۱: ۳۲۰۴). فرهنگستان دوم، بر پایه معنای دوم (دستخط)، این واژه را در برابر autograph (دستخط و امضا) به تصویب رسانده بود (صفارمقدم ۱۳۷۴: ۱۳۷)، اما فرهنگستان سوم آن را در برابر handbook انگلیسی و manuel فرانسوی (کتابی که اطلاعات و دستورالعمل‌هایی درباره موضوعی خاص یا ابزار یا دستگاه ارائه دهد؛ کتاب راهنمای تصویب کرده و بار معنایی جدیدی به آن افزوده است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۵۸)).

### یارانه

در فرهنگ بزرگ سخن کاربرد کهن یارانه تنها در معنای قیدی ضبط شده است: مانند یار، دوستانه:

دلا معنی بی قراری بگوییم      بنه گوش، یارانه بشنو، که یاری  
(مولوی)

همچنین، معنایی نزدیک به این را جداگانه در ذیل همین مدخل آورده است: از روی موافقت و سازگاری، دوستانه:

یک حمله دیگر همه در رقص درآییم  
مستانه و یارانه که آن یار درآمد  
هست مستی که کشد گوش مرا یارانه از چنین صفات عالم سوی پیشانه برد  
(مولوی: انوری ۱۳۸۱: ۸۴۹۳).

شفیعی کدکنی در شرح لغت «یارانه» در بیت «یک حمله دیگر...»، آن را «به شیوه عیاران» معنی کرده و افزوده است: «عیار همان کلمه «یار» و «ایار» پهلوی است که در متون دوره اسلامی به شکل عیار درآمده است»<sup>۱</sup> (شفیعی کدکنی ۱۳۸۷: ۴۱۰). به نظر می‌رسد که در شاهد اخیر فرهنگ سخن نیز از «یارانه» همین معنای خاص برمری آید.

اما آنچه کاربرد کهن یارانه را به واژه امروزی ارتباط می‌دهد، این بیت مولاناست:

چون نگه کردم، چه دیدم؟ آفت جان و دلی	ای مسلمانان، ز رحمت یاری یارانه‌ای
--------------------------------------	------------------------------------

در اینجا شارح، یارانه را «کمک» معنی کرده و با «یاری» مترادف انگاشته است (همان: ۹۷۶). این معنی اسمی از یارانه، که از فرهنگ‌های لغت فوت شده است، چنین ساختی دارد: یار + – انه (پسوند نسبت) ← یارانه (اسم).

به تعبیر دیگر، در این واژه «– انه» به جای «–ی» قرار گرفته و بنابراین، «یارانه» مترادف با «یاری» است. به هررو، فرهنگستان گویا با آگاهی از چنین سابقه‌ای، از هر دو پسوند نسبت بهره گرفته است: یار + – انه ← یاریانه. یعنی «آنچه برای یاری است». سپس، به قیاس با واژه‌هایی مانند «ماهیانه» و «سالیانه» که در آنها «– انه» به صورت «– ایانه» درآمده<sup>۲</sup> (کلбasi ۱۳۸۰: ۱۰۴) و به شکل «ماهانه» و «سالانه» نیز در فارسی کاربرد دارد، «یاریانه» را نیز به صورت «یارانه» مخفف کرده و معادل با «سویسید» فرانسوی به تصویب رسانده است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۱۳۳).

۱. جوانمردان و رادان و وابستگان به انجمن‌های «فیتان»، یکدیگر را «یار» می‌نامیده‌اند (کرازی ۱۳۷۹: ۲۱۶).

۲. نظر دیگر آن است که پسوند «– گانه» در «ماهگانه» و «سالگانه» اندک‌اندک به «– یانه» تبدیل شده است (مقریبی ۱۳۷۲: ۳۱-۳۲).

## آبزن

آبزن برابر با جکوزی (نام تجاری) حوضچه‌ای که از اطراف آب با فشار به داخل پاشیده می‌شود) ساخته شده است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۱). این واژه در زبان پهلوی به صورت «آپزن» کاربرد داشته و «ظرفی که در آن تن بشویند، گرمابه» معنی شده است (فرهوشی ۱۳۸۱: ۳۲). آبزن در متون کهن فارسی دری «حوض کوچک از سفال، آهن و مانند آنها بوده است که برای شستشوی بدن به کار می‌رفت و در نوعی از آن آب و دارو می‌ریختند و بیمار را در آن می‌نشاندند» (انوری ۱۳۸۱: ۵۵).

## تکاور

تکاور در برابر commando به تصویب رسیده است. «تک» در متون کهن فارسی به معنی «دویدن، تند رفتن، تاختن» و نیز «مسافتی که اسب در یک تاخت می‌پیماید» به کار رفته است و «تگاور/ تکاور» نیز در معنای «تیزتگ و تندره» صفت اسب بوده است (همان: ۱۸۴۱ و ۱۸۶۳)، اما «تک» در پهلوی افزون بر «شتاب، تکودو» در معنی «حمله، هجوم» نیز کاربرد داشته است (فرهوشی ۱۳۸۱: ۵۴۲؛ مکنیزی ۱۳۸۸: ۱۴۴). از این‌رو، فرهنگستان «تک» را در واژه «تکاور» با این معنا در نظر گرفته و از «تکاور» معنای «جنگجو و جنگنده» اراده کرده و آن را برابر «کماندو» تصویب کرده است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۳۹). در ساختار واژه «پاتک» (= پادتک)، فرهنگستان اول از همین معنا بهره برده و آن را در برابر «حمله» در عربی و attack در انگلیسی به تصویب رسانده است. با وجود نزدیکی آوایی واژه انگلیسی و فارسی، این دو واژه ظاهراً از یک ریشه نیستند (حسن‌دوسن ۱۳۸۳: ۸۸۳).

## آژدار

آژ صورت کهن آج (برجستگی‌های سطح چیزی: آج سوهان، آج لاستیک رویی اتومبیل، آج نارنج) است (انوری ۱۳۸۱: ۵۴ و ۹۴). فرهنگستان آن را در «آژدار» برابر با «پروفوراژ» (دارای ردیفی از سوراخ‌های پی در پی بر روی سربرگ و تمبر و فیلم و مانند آنها) به کار

برده است<sup>۱</sup> (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۳). مصدر «آژَّدَن» / «آژَّدَن» (= آجیدن) به معنی «آج دار کردن و دندانه دار کردن چیزی» [نیز: فروبردن سوزن، نشتر و مانند آنها در چیزی] است (همان: ۹۵؛ ستاک حال آژَّدَن، آژَّن است (منصوری و حسن زاده ۱۳۸۷: ۶)، اما در فرهنگ سخن «آژ» ستاک حال به شمار آمده است. فرهنگستان از همین ستاک با افزودن پسوند ابزارساز، «آژه» (دستگاهی برای آژدار کردن کاغذ یا محصولات کاغذی) را ساخته است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۳).

## کازه

در متون کهن فارسی کازه با معانی «جایی کنده شده در کوه یا بیابان برای بیوتة مسافران یا چهارپایان»؛ خانهٔ محقر:

امید وصل تو نیست در وهم من که آخر در کازه گدایان سلطان چگونه باشد

(مولانا)

و «آلچیق، کومه» به کار رفته است (انوری ۱۳۸۱: ۵۶۸۲). ظاهرًا کازه از فعل نام‌آوایی کدن (= کندن) است که کد و کده و کدی به معنی خانه از آن در فارسی هست (مقربی ۱۳۷۲: ۱۰۸). به نظر می‌رسد فرهنگستان در معادل یابی برای case (جعبه‌ای که اجزای اصلی سخت‌افزاری رایانه براساس طرحی خاص در آن جای داده شود) شکل نوشتاری لغت انگلیسی را مینا قرار داده و چون از کازه (خانهٔ محقر) در فارسی کهن معنای مکانی و کوچکی برداشت می‌شود، آن را در کنار «محفظه» در برابر case به تصویب رسانده است<sup>۲</sup> (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۳: ۱۱۰).

۱. فرهنگ بزرگ سخن با آنکه «آژ» را بنشان «قد». (= قدیمی) مشخص کرده، در مدخل «آژدار»، برای این لغت در ترکیب «گیوه آژدار» از کتاب شرح زندگانی من (اثر عبدالله مستوفی) شاهد آورده و آن را قدیمی قلمداد نکرده است (انوری ۱۳۸۱: ۹۴ و ۹۵).

۲. تلفظی که براساس املای کلمه باشد و نه تلفظ واقعی آن که با توجه به تغییرات احتمالی تاریخی در گفتار شکل گرفته است، تلفظ املایی (spelling pronunciation) نامیده می‌شود (لغزگوی کهن ۱۳۹۳: ۱۴۲). بنابراین، شاید بتوان این فرایند را گردد برداری خطی نامید؛ به این معنا که واژه‌گزین تلفظی را براساس حرف‌نویسی واژه بیگانه فرض گرفته و در فرهنگ‌های لغت فارسی، واژه‌ای نزدیک به این تلفظ فرضی جست و جو کرده است که ایجاد ارتباط معنایی آن با واژه بیگانه امکان‌پذیر باشد. در برای این نوع گردد برداری، گردد برداری آوایی قرار می‌گیرد که در واژه «افسر» اتفاق افتاده است؛ بدین‌گونه که لغت officer انگلیسی معادل «افسر» قرار گرفته که در فارسی کهن به معنی «تاج» است.

## آرمش

فرهنگستان آرمش را که مخفف آرامش است و در فارسی کهن کاربرد داشته (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۰۷)، در برابر relaxation در رشته روان‌شناسی به تصویب رسانده است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۹۱: ۴). به عبارت دیگر، با به کار گیری صورت مخفف کهن از آرامش (که معنایی عام دارد)، اصطلاح خاص روان‌شناختی آن ساخته می‌شود و سپس در فرایندهای بعدی واژه‌سازی (مانند: آرمش درمانی) به کار می‌رود (همان).

فرهنگستان اول از همین شکرده بهره برده و «آگهی» (صورت مخفف «آگاهی») را در برابر «اعلان، اعلامیه» برگزیده است (واژه‌های نو ۱۳۱۹: ۳).

## سوخ

سوخ واژه کهن به معنی «پیاز» است:

می‌نیایم نان خشک و سوخ شب  
تو همه حلوا کنی در شب طلب  
(کسایی: انوری ۱۳۸۱: ۴۲۹۸).

فرهنگستان سوخ را در کنار پیاز تصویب کرده و مقصود از آن در اصطلاح کشاورزی (شاخه علوم باگبانی) اندام اختصاصی شده زیرزمینی و اغلب پوشیده از فلس‌های ضخیم گوشتی... است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۴: ۱۲۲) و به این ترتیب، مفهوم عام پیاز از آن اراده شده است، نه صرفاً پیاز خوراکی (در مقابل سیر). در فرایندهای بعدی واژه‌سازی نیز سوخ و پیاز هم‌زمان در کنار هم آمده‌اند: سوخ پرور، پیازپرور (شخصی یا شرکتی که گیاهان سوخ‌دار را به‌طور عمده تولید کند و بفروشد)؛

سوخک، پیازک (اندام کوچک سوخ‌مانندی که روی صفحه پایه‌ای به وجود آمده و در واقع پایگاهی است که پس از نمو کامل به سوخ تبدیل می‌شود) (همان: ۱۲۲-۱۲۳).

اما آنجا که برای ادای مفهومی دیگر به افزودن پسوند «- یزه» نیاز است، ترکیب «سوخ» با این پسوند، همسویی بیشتری با قواعد آوایی زبان فارسی دارد. بنابراین، در

۱. در دو معنی: ۱) فروکش کردن تنفس یا شور یا هیجان یا شدت در نتیجه آرامش ذهن یا بدن یا هردو؛ ۲) بازگشت ماهیچه به شرایط استراحت پس از یک برهه گرفتنگی.

کنار «سوخیزه»، از «پیازک» در گروه نحوی استفاده شده است تا مفهوم مترادف با آن را برساند: سوخیزه<sup>۱</sup>، پیازک هوایی (سوخکی که در بخش هوایی گیاه تشکیل شود) (همان: ۱۲۳).

## آهون

فرهنگستان اصطلاح معماری آهون را در برابر valut ( مجرای افقی برای عبور لوله‌ها و بافت‌های تأسیسات ساختمان) (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۹۲: ۱۰) تصویب کرده است. این لغت در فارسی کهن به معنی «گذرگاه زیرزمینی، نقب» کاربرد داشته است: مردم... در چاهها و آهون‌ها و کاریزهای کهن می‌گریختند (راوندی: انوری ۱۳۸۱: ۱۹۳).

## - کامش

در لغتنامه دهخدا «کامش» اسم مصدر از کامیدن قلمداد شده، اما در فرهنگ سخن، اسم مصدر از غیر فعل انگاشته شده است. کامیدن و کامستن<sup>۲</sup> (در پهلوی: kāmitan و kāmistan) در فارسی میانه و متون کهن فارسی دری کاربرد داشته است. هرچند در اینجا از منظر ریشه‌شناختی با مصدرهای جعلی (تبديلی یا برساخته) رو به رو هستیم (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷: ۲۱۴)، می‌توانیم «کامش» را اسم مصدر (مصدر شینی) از همین مصدرها تصور کنیم:

کام ← کامیدن / کامستن ← کامش.<sup>۳</sup>

به هر رو، کامش به معنی «آسایش و خوشی» در فارسی کهن به کار رفته:

نه دل بگرفت رامین را ز رامش      نه ویسه سیر گشت از ناز و کامش  
(ویس و رامین: انوری ۱۳۸۱: ۵۷۱۴)

۱. پسوند «- یزه» از لحاظ تاریخی گونه‌ای از پسوند «- چه» است و در واژه «پاکیزه» معنای نسبت دارد (کلباسی ۱۳۸۰: ۱۲۷) (= آنچه پاک است). فرهنگستان از این پسوند در معنای شباهت و نیز نسبت به ره گرفته است؛ برای نمونه، در «سوخیزه» و «میلیزه» (معادل پاسیل؛ نوعی باکتری میله‌ای شکل) شباهت در نظر بوده است.

۲. به معنی «خواستن، آرزو کردن، میل داشتن» و «نزدیک بودن وقوع امری، نزدیک بودن» (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷: ۲۱۴)

۳. البته افزودن پسوند «- ش»، علاوه بر ستاک حال فعل، بر اسم و صفت نیز سابقه دارد و فرهنگستان نیز پس از سال‌ها بحث و بررسی آن را پذیرفته است (طباطبائی ۱۳۹۵: ۹۲)

و در فارسی میانه نیز به صورت kāmišn (به معنی خواستاری، تمایل، قصد، اراده) کاربرد داشته است (فرهوشی ۱۳۸۱: ۳۱۲). اما به نظر می‌رسد آنچه در برگردیدن «کامش» به عنوان معادلی برای «سکس» تعیین‌کننده بوده، معنای «کام» در زبان پهلوی از یک سو و در فارسی دری (به‌ویژه در ترکیبات) از سوی دیگر است: کام: میل، خواست، قصد، مقصود، مراد، اراده، خواهش نفسانی، میل جنسی، خوشی (همان: ۳۰۹) کام (مجاز): عمل جنسی و هم‌خوابگی:

اگر شویم برای کام باید      مرا بی کام بودن بهتر آید

(ویس و رامین: انوری ۱۳۸۱: ۵۷۱)

همچنین، در ترکیباتی نظیر کام جستن از کسی، کام [بر][آمدن از کسی، کام برگرفتن، کام بخشیدن به کسی، معنای هم‌آغوشی و همبستری وجود دارد (همان).

به این ترتیب، فرهنگستان با پیش‌چشم داشتن معنای کام در فارسی میانه و فارسی نو، لغت کامش را در برابر سکس تصویب کرده<sup>۱</sup> (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۹۵: ۱۵۵) و سپس کامش‌ابزار (یا کمک‌ابزار جنسی)، کامش درمانی (سکس تراپی)، کامش‌شناسی (سکسولوژی)، کامش‌شناس (سکسولوژیست)، کامش‌شناختی / کامشی (سکسولوژیک) (هزاروازه روان‌شناسی ۱۳۹۸: ۱۱۴-۱۱۵) و خواب‌کامش (sleep sex) (همان: ۶۲) را بر پایه آن ساخته است.

## کافتن

کافتن هم‌ریشه با «شکافتن» و نیز «کاویدن» و «گفتن» است (منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷: ۲۱۴). امروز می‌توان «کافتن» را صورت دیگری از «شکافتن» تعییر کرد. معنای اصلی این واژه شکافتن بوده است:

سپاه آن صدف‌ها همی‌کافتند      به خروار ڈر هرکسی یافتند

(اسدی: انوری ۱۳۸۱: ۵۶۹۹)

فرهنگستان از «کافت» (ستاک گذشته کافتن) در فرایندهای واژه‌سازی بهره برده است:

۱. کامش که در فارسی کهن اسم حالت بوده (= به کام بودن، شاد بودن)، اکنون به اسم مصدر تبدیل شده است. (برای آگاهی از تفاوت اسم حالت و اسم مصدر،  $\leftarrow$  طباطبائی ۱۳۹۵: ۱۸-۲۷)

آبکافت (هیدرولیز: گستته شدن یک مولکول در واکنش با آب...)، آبکافتی، آبکافت شدنی (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۲: ۲۰۱-۲)؛  
نورکافت (فرایند تجزیه آب به کمک انرژی نورانی...)، نورکافتی (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۸۴: ۲۰۲-۲۰۱)؛  
تراکافت (دیالیز)، خونکافت (hemolysis)، چشم‌گوشه کافت (cantholysis) (هزارواژه پژوهشکی ۱۳۹۰: ۵۷، ۴۱).

همچنین آن را در برابر lysis (تخرب یاخته براثر از هم‌پاشیدگی دیواره آن) تصویب کرده و از آن، «کافت‌آما»، کافت‌آمایشی، کافت‌زایی، کافت‌زایی» را ساخته است (فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۹۲: ۲۰۰) «کاف» (ستاک حال کافتن) نیز در «کافنده‌تن» به کار رفته است.<sup>۲</sup>

## آمیزه

آمیزه صورت دیگری از «آمیزه» است که در برهان قاطع ضبط شده است (برهان ۱۳۵۷: ۶۳). فرهنگستان این صورت کهن را از نو زنده کرده است تا از یک سو، تلفظ آمیزه، تداعیگر ارتباط آن با آمیزه باشد و از سوی دیگر، مفهومی خاص را در حوزه ژن‌شناسی (موجود زنده یا بافت یا مولکولی که از ترکیب اجزایی با خاستگاه‌های زنی متفاوت به وجود آمده باشد (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۶) منتقل سازد. «آمیزگی»<sup>۳</sup> نیز همین ویژگی را در قیاس با «آمیختگی» دارد.

## لاد

«لاد به معنی دیوار باشد، چه سرلاحد، سر دیوار و بنلاحد، بن دیوار را گویند و بنیاد و بنای دیوار را نیز گفته‌اند. هر چینه و رده را نیز گویند از دیوار گلی که بر بالای هم گذارند» (برهان ۱۳۵۷: ۱۸۷۵). شاهدی بر کاربرد لاد به معنی دیوار:

۱. عاملی که باعث القای کافت در یک یاخته می‌شود (هزارواژه پژوهشکی ۱۳۹۳: ۱۷۹). «آما» ستاک حال از مصدر کهن آمادن/آمودن به معنی «آماده کردن، آراستن» است (حسن دوست ۱۳۹۳: ۱۰۸). بنابراین، «کافت‌آما» لفظاً یعنی آماده‌کننده و زمینه‌ساز کافت؛ آمایش هم به معنی «آماده کردن» است.

۲. در معنی ساختی «دارای تن کافنده/شکافنده»؛ از اندامک‌های درون‌یاخته‌ای که دارای زی‌مایه‌های (آنژیم‌های) آب‌کافتی است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۱۷۳).

۳. آمیختگی یاخته‌ها یا مولکول‌های دنا و پروتئین‌ها... (همان: ۱۷۳).

نخیزد از درخت اُرس کافور  
(منوچهری: حسن دوست ۱۳۹۳: ۵۲۲)  
«lad در ایرانی باستان، به معنی طبقه، چینه، قشر است و lad لفظاً یعنی (آنچه) نهاده شده است»  
(همان: ۲۵۰). «بنlad نیز با «بنیاد» هم ریشه است» (همان: ۵۲۲).

فرهنگستان اول «بنlad» را به عنوان اصطلاحی در زمین‌شناسی برگزیده بود (کیانوش ۱۳۸۱)، اما فرهنگستان سوم آن را در برابر cambium (= بافتی که به موازات محور طولی گیاه قرار دارد و منشأ رشد ثانوی یا قطری گیاه است) تصویب کرده و از آن، بنلادی و بنلادزایی (= فرایند تشکیل بنلاد در گیاهان آوندی) را ساخته است (هزاروایزه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۲۷).

همچنین، «سرلاد» (در فارسی کهن به معنی «سر دیوار») را در معنای «بافتی که توانایی تقسیم یاخته‌های تشکیل‌دهنده آن زیاد است...» برگزیده که در فرایندهای بعدی واژه‌گزینی به صورت سرلادی و پیش‌سرلاد (= سرلاد انتهایی) هم آمده است (همان: ۱۳۵، ۱۳۶، ۴۸). از لاد در واژه‌های «دولاد» (= موجود یا یاخته دارای دو دست فامتن [= کروموزوم] هم ساخت) و «تک‌لاد» (= موجود یا یاخته دارای فقط یک‌دست فامتن) (همان: ۱۰۱، ۶۰) ظاهرآً معنی «لایه» خواسته شده است.<sup>۱</sup>

## زاگ

زاگ معادل zygote (یاخته‌ای دولاد که از آمیزش کامه‌های تک‌لاد نر و ماده حاصل می‌شود) و مترادف تخم است؛ «از آنجاکه «تخم» در برابر واژه‌های بیگانه متعددی به کار می‌رود، فرهنگستان برای خاص کردن «zygote» واژه «زاگ» را برگزیده است. زاگ از زایگ پهلوی به معنی فرزند گرفته شده که مطابق با قواعد تحول آوایی به صورت زاگ بازسازی شده است» (واژه‌های مصوب فرهنگستان ۱۳۹۵: ۱۱۱). مقصود از بازسازی براساس قواعد تحول آوایی را می‌توان در قیاس زاگ با واژه «خاگ» دریافت که صورت آن در فارسی میانه

۱. بدليل نامنوس بودن «lad» برای دانش‌آموزان دو واژه cambium و meristem با معادلهای بنلاد و سرلاد مجددآ در گروه زیست‌شناسی و سپس در شورای واژه‌گرینی مطرح شد و به ترتیب، معادلهای «لایه‌زا» و «پارزا» در برابر آنها به تصویب رسید و مجموعه واژه‌های مرتبط با آنها براساس دو معادل جدید ساخته شد.

۲. zāyak فرزند، نسل (فرهوشی ۱۳۸۱: ۶۶۶)

خایک است (حسن‌دoust: ۱۳۹۳: ۱۰۹۰) یا واژه «لاوک» (به معنای تغار) را در نظر گرفت که با تبدیل -ava- به -ā- به صورت «لاک» درآمده و در همان معنی به کار رفته است<sup>۱</sup> (همان: ۲۵۰۴). به این ترتیب، فرهنگستان زایگ را از فارسی میانه وام گرفته و سپس آن را کوتاه ساخته و زاگ را به عنوان معادلی خاص در حوزه زیست‌شناسی تصویب کرده است. آنگاه این لغت، پایه‌ای برای اعمال فرایندهای بعدی واژه‌سازی قرار گرفته است: پارزاگ.<sup>۲</sup>

### گماله

کماله ساختاری فنجانی شکل در فرایند تشکیل جنین است که از یک ردیف یاخته در اطراف و یک حفرهٔ پر از مایع در مرکز تشکیل شده است (واژه‌های مصوب فرهنگستان: ۱۳۸۴: ۱۶۰). واژه کهن «کُم»، که هنوز در برخی گویش‌ها کاربرد دارد (حسن‌دoust: ۱۳۹۳: ۲۲۴۷)، به معنی «شکم» است:

به آرام دل خفتگان در بُنه چه دانند حالِ کُم گُرسِنِه؟  
(سعدی: انوری ۱۳۸۱: ۵۹۱۱)

به نظر می‌آید لغت «کومیگ» به معنی «معده» (مکنزی ۱۳۸۸: ۱۰۱) با پسوند «-یک -یگ» منسوب به همین واژه باشد.

به هر رو، فرهنگستان «-اله» را، که پسوند نسبت است (کلباسی ۱۳۸۰: ۱۰۱)، به آن افزوده و ظاهراً از این پسوند معنای شباهت اراده کرده و کماله را به معنی «شکم‌مانند» ساخته است.

### گشناب

معنای اصلی «گشن»،<sup>۳</sup> نر یا حیوان نر است:

۱. در فرهنگ ریشه‌شنایختی زبان فارسی، دو شاهد از کاربرد لاک‌پشت به صورت «لاوک‌پشت» در دو متن کهن فارسی (النها یه و مختصر نافع) نقل شده است (حسن‌دoust: ۱۳۹۳: ۱۳۹۳).

۲. merozygote زاگی باکتریایی که کاملاً دولاد نیست و علاوه‌بر فامتن خود حاوی ژن‌های اضافی خارج از فامتن است (واژه‌های مصوب فرهنگستان: ۱۳۹۵: ۴۴).

۳. در لغت‌نامه دهخدا لغت «گشن / گشَن» در یک مدخل ضبط شده است؛ با این توضیح که گشن (با حركات مختلف) در اصل معنای «نر» داشته و سپس مجازاً به معنی «انبوه» به کار رفته است. سپس لغت «گشَن» (نر) در مدخل جدایکه‌ای قرار گرفته است (دهخدا: ۱۳۷۷: ۱۹۱۷۸، ۱۹۱۷۹). در فرهنگ ریشه‌شنایختی زبان فارسی، «گشَن / گشَن» (انبوه) و «گشَن» (نر) از دو ریشه متفاوت دانسته شده است (حسن‌دoust: ۱۳۹۳: ۲۴۱۹).

آن مه که ز پیدایی در چشم نمی‌آید  
جان از مže عشقش بی‌گشن همی‌زاید  
(مولوی: انوری ۱۳۸۱: ۶۱۹۵)

فرهنگستان از ترکیب این واژه کهن با «آب»، واژه مرکب «گشناب» (با زیرساختِ «آب گشن») را ساخته و به معنی «مایع سفید غلیظ شامل زامه<sup>۱</sup> و ترشحات غدد دستگاه جنسی نر» در برابر اسپرم تصویب کرده است. گشناب‌دان، گشناب‌راه، گشناب‌ریزی بر پایه گشناب ساخته شده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۱۹۱).

### خاگ

خاگ به معنی «تخم مرغ» بوده (انوری ۱۳۸۱: ۲۶۵۰) و نام غذای «خاگینه» (خاگ+ - ینه) از آن برگرفته شده و با «خاویار» و «خایه» هم‌ریشه است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۱۰۹۰). فرنگستان این لغت را با تغییر معنایی به معنی «لوله‌ای پیچیده که گشناب مهره‌داران در آن ذخیره و بالغ می‌شود» تصویب کرده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۸۳).

### گند

گند در فارسی کهن به معنی خایه (خُصیه) بوده و جزء اول در واژه «گنداور» (= شجاع) به همین لغت مربوط است<sup>۲</sup> (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۲۴۴۷-۲۴۴۶). فرنگستان این واژه کهن را با توسعه معنایی (غده جنسی که در زنان تخدمان و در مردان بیضه نام دارد) احیا کرده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۱۹۸).

### راکیزه

راکیزه از راک: رشتۀ سوزن (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۱۷۵۵) + - یزه (پسوند شباهت) ترکیب یافته

۱. زامه نمونه‌ای است از بهره‌یابی فرنگستان از «واژه‌های متعلق به زبان‌ها و گویش‌های زنده ایرانی» به عنوان یکی از منابع واژه‌گزینی. زامه از واژه «زاماد» (= داماد) در زبان کردی گرفته شده و پس از کوتاه‌سازی به صورت «زام» و افزودن پسوند -ه در برابر اسپرم یا اسپرماتوزوئید (یاخته‌های جنسی نر بالغ) به تصویب رسیده است (أصول و ضوابط واژه‌گزینی ۱۳۸۸: ۳۱).

۲. برخی پژوهشگران، گند را در گنداور/ گندآور در معنی «سپاه و دسته جنگاور» دانسته‌اند (که در زبان عربی به صورت چند مغرب شده است) و گندآور را «فمامنه و سالار گند» معنی کرده‌اند که دلاوری از ویزگی‌های او بوده است (کوازی ۱۳۷۹: ۲۱۵). افزون بر این، گندآور را لغتی همگون با گنداور و گندآگر قلمداد کرده‌اند که گندآگر از صفت (شجاعت) در آن، مرکب از گند (شجاع)+ ا (سازنده اسم معنی از صفت) است (برهان ۱۳۵۷: ۱۷۰۴ حاشیه ۱۰؛ ۱۸۴۱ حاشیه ۱۱). بنابراین، گنداور/ گندآور به معنی «برخوردار از شجاعت» است.

است. فرهنگستان راکیزه را در برابر «میتوکندری» (اندامکی کروی یا میله‌ای شکل در درون میان یاخته [سیتوپلاسم] یاخته‌های هوهسته‌ای که عهده‌دار تنفس هوایی و تولید انرژی است) تصویب کرده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۱۰۶). لغت «میتوکندری» از ترکیب دو واژه یونانی *mitos* (رشته) و *chondrion* (دانه کوچک) ساخته شده (The Heritage Dictionary 1975: 841) و پاره نخست لغت، بیانگر شکل میله‌ای و پاره دوم، نشان‌دهنده شکل کروی این اندامک است. با توجه به شکل متغیر و اغلب رشته‌ای یا کروی میتوکندری، فرهنگستان شباهت به رشته را در نظر گرفته و راکیزه را ساخته و آن را با دلالت گسترده‌تر، برای همه اشکال این اندامک به کار برده است.

### گُردیزه

گُردیزه از گُرده (کلیه) + - یزه (پسوند نسبت) ترکیب یافته و پس از اعمال اختصارسازی به روش آمیزه‌سازی (ادغام) با حذف‌های ناملفوظ و همزه به صورت گُردیزه درآمده است. گُرده در معنای «کول، پشت» واژه‌ای متداول است، اما فرهنگستان معنای اصلی و کهن آن (کلیه) را در واژه‌سازی لحاظ داشته، که در برخی گویش‌ها هنوز کاربرد دارد، و گُردیزه را معادل با «نفرون» به معنی «واحد ساختمانی و کارکردی کلیه در مهره‌داران» ساخته است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۱۸۹).

### گُریچه

واژه کُریچه که به صورت‌های «کریچ» و «کریز» نیز در ادب کهن به کار رفته و با زیر حرف آغازین نیز در فرهنگ سخن ضبط شده، به معنی «خانه کوچک، کلبه» است (انوری ۱۳۸۱: ۵۸۰۴). فرهنگستان با انتزاع دو مفهوم مکان و کوچکی از این لغت، آن را در برابر «واکوئل» (فضا یا حفره‌ای غشادار در درون یاخته که عمل هضم یا ترشح یا ذخیره یا دفع مواد را بر عهده دارد) تصویب کرده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۱۷۹).<sup>۱</sup>

۱. این لفظ به دلیل نامأنس بودن برای دانش‌آموزان مجددآ در گروه زیست‌شناسی و شورای واژه‌گرینی مطرح شد و معادل «کاوک» در برابر آن به تصویب رسید. کاوک از کاو (به معنی تهی و خالی و میان تهی) + - اک (پسوند اسم‌ساز) ساخته شده است.

## سَوْدَه

سَوْدَه با های ناملفوظ، در زبان پهلوی به صورت «سَرِدَک، سَرِدَک، سَرِتَک» به کار رفته و به معنی نوع، جسم، قسم بوده است (فرهوشی ۱۳۸۱: ۴۹۷، ۴۹۹). فرهنگستان در حوزه زیست‌شناسی عمومی آن را در معنای «هفتمن رتبه اصلی در آرایه‌شناسی موجودات زنده، پایین‌تر از تیره و بالاتر از گونه» تصویب کرده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۱۳۵).

## آَسَه

لغت آَسَه را که اغلب فرهنگ‌ها (از جمله لغت‌نامه دهخدا) «سنگ آسیا» معنی کرده‌اند (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۸۹)، فرهنگ سخن با معنای «محور سنگ آسیا» ضبط کرده است (انوری ۱۳۸۱: ۱۰۶). با توجه به معنای اصلی «آس» (= سنگ آسیا)، «آسَه» نه واژه‌ای همگون با آن، بلکه دارای پسوند نسبت است و مترادف با «قطب الرَّحْمَى» در عربی، به معنی محوری است که سنگ آسیا به دور آن می‌گردد. در یک بررسی ریشه‌شناخی دقیق، «آسَه» (محور سنگ آسیاب) در زمرة ترکیب‌هایی یاد شده است که از «آس» در فارسی نو یافت می‌شود (رضایی‌با غیبی‌دی ۱۳۷۵: ۶۹).

فرهنگستان اول آَسَه را به جای محور (axe به زبان فرانسوی) در فیزیک و نیز axis در پزشکی و استخوان‌شناسی تصویب کرده بود (کیانوش ۱۳۸۱: ۲۸) که اولی رواج نیافت، اما دومی در پزشکی کاربرد پیدا کرد.<sup>۱</sup> فرهنگستان سوم، این واژه کهن را در برابر axon در حوزه زیست‌شناسی (به معنی زائدی یا رشته عصبی استوانه‌ای بلند...) به تصویب رسانده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۴)، زیرا در امتداد محور طولی یاخته عصبی است.

## تاَگ

تاَگ صورت کهن لغتِ «تا» (به معنی تک و هم‌ریشه با آن) در فارسی میانه است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۷۹۸). تاَگ، که در برابر clone برگزیده شده است، دو تعریف دارد:

۱. فرهنگ سخن در مدخل آَسَه، معنای «محور» را در حوزه ریاضی برچسب زده است که درست نمی‌نماید، زیرا در این معنی، لغت «محور» کاربرد دارد، نه آَسَه. آَسَه در معنای پزشکی (دومین مهره گردن، استخوان محور) را رضایی‌با غیبی‌دی به صورت «آسَه‌بی» (مشتق از آَسَه) آورده است (رضایی‌با غیبی‌دی ۱۳۷۵: ۶۹، پانویس ۳).

۱) مجموعه‌ای از مولکول‌ها و یاخته‌ها و موجودات همسان که از نیای واحد سرچشمه گرفته باشند؛ ۲) زادگان یک فرد در نتیجه تکثیر رویشی یا بکرزاپی (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۵۲). از هر دو تعریف، معنای اسم مجموعه دریافت می‌شود، به‌گونه‌ای که همه اعضای همسان آن، از نیای واحد یا یک فرد پدید آمده باشند. از «تاگسازی» در برابر clonning (تولید گروهی از افراد با ژن نمود یکسان، از راه زادآوری غیرجنسی) (همان) نیز معنای مجموعه واحد و یکسان (تاگ یا تک) برمی‌آید.

### تنجش

مصدر «تنجیدن»، در فارسی کهن، در دو معنای «پیچیدن و درهم‌فشردن» (متعددی) و «به هم فشرده شدن، درهم کشیده شدن» (لازم) به کار رفته است. شاهدی برای معنای لازم فعل: بتنجید عذرًا چو مردان جنگ ترنجید بر بارگی تنگ تنگ

(عنصری: منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷: ۱۰۶)

فرهنهستان از این مصدر کهن در معنای لازم، اسم مصدر مشتق ساخته و در کنار «گرفت»، به عنوان برابرنهاد برای spasm (اسپاسم)<sup>۱</sup> در حوزه پزشکی به تصویب رسانده است و سپس از آن، تنجشی (spasmodic) و تنجش‌زدا (spasmodic) را ساخته است (هزارواژه پزشکی ۱۳۹۰: ۴۵). علاوه بر این، «تنجش» (پاسخ بخشی از گیاه... به محرك بیرونی، مستقل از جهت تأثیر آن) و «تنجشی» در حوزه زیست‌شناسی برابر با nastic و تصویب شده است (هزارواژه زیست‌شناسی ۱۳۹۰: ۶۲).

### پیخال

پیخال به معنی فصله و سرگین جانوران است:

درآمدم پس دشمن چو چراغ وقت شکار	چو چرز برزد ناگه به ریش من پیخال
---------------------------------	----------------------------------

(اسدی: انوری ۱۳۸۱: ۱۴۸۵)

این لغت از: پیخ (قی چشم) + -ال (پسوند نسبت) ترکیب یافته است.

۱. انتباش ممتد غیرارادی عضلانی که ممکن است جزئی از یک اختلال عمومی یا به منزله پاسخی موضعی به حالتی در دنک باشد (هزارواژه پزشکی ۱۳۹۰: ۴۵)

فرهنگستان گستره معنایی پیحال را از سرگین جانوران به معنای مطلق مدفوع گسترش داده و آن را در کنار لغت «مدفوع» در برابر *feces* در حوزه پزشکی تصویب کرده است، اما در فرایندهای بعدی واژه‌سازی تنها از پیحال استفاده کرده است: چرب‌پیحالی، سنگ‌پیحال، سیاه‌پیحال (هزارواژه پزشکی: ۱۳۹۰، ۳۴، ۵۱، ۹۰، ۹۳). پیحال با همین معنا در مجموعه واژه‌های مصوب فرهنگستان اول نیز درج شده است (کیانوش: ۱۳۸۱: ۲۱).

## دشتان

واژه دشتان اگرچه در برخی فرهنگ‌های قدیم ضبط شده (حائض را می‌گویند، یعنی زنی که خون حیضش آید (برهان: ۱۳۵۷: ۸۶۶)، در متون فارسی نو (دری) به کار نرفته است. از آنجاکه دشتان واژه‌ای فقهی در آیین زرتشتی است، همچنان در میان زرتشیان زنده است و به صورت دُشتان ضبط شده است (اشیدری: ۱۳۷۱: ۲۸۱). در فارسی میانه، دشتان هم به معنی قاعده‌گی و هم زن قاعده آمده است (مکنی: ۱۳۸۸: ۶۲؛ با این وصف، گویا معنای اصلی آن، قاعده‌گی بوده؛ زیرا لغت «دشتانومند» (= زن قاعده) از آن مشتق شده است (همان)).

فرهنگستان دشتان را در برابر *menstruation* و همراه با لغت قاعده‌گی تصویب کرده، اما در اغلب فرایندهای بعدی واژه‌سازی در زمینه پزشکی از «دشتان» استفاده کرده است: نخست‌دشتان/قاعده‌گی اول، دُش‌دشتانی/قاعده‌گی دردنک، دُش‌دشتانی آماسی، دُش‌دشتانی تنفسی، بی‌دشتانی، سپید‌دشتان، کم‌دشتانی (هزارواژه پزشکی: ۱۳۹۰).

## خون‌ریسی

خون‌ریسی به معنی «دفع مدفوع خونین» است (همان: ۵۷). ماده‌های ماضی ریستان، یعنی «ریست»، با افزوده شدن پسوند «-یست» (پسوند سازنده ماده‌های ماضی جعلی) به ماده مضارع ساخته شده است. (منصوری و حسن‌زاده: ۱۳۸۷: ۱۶۰). در این بیت از مثنوی مولوی کاربرد مصدر را می‌توان دید:

چون در اینجا نیست وجه زیستن      بر چنین خانه بباید ریستان

(انوری: ۱۳۸۱: ۳۷۷۹)

به این ترتیب، فرهنگستان مصدری جعلی (تبديلی یا برساخته) را از فارسی کهن برگرفته و به جای دشوازه (تابو)<sup>۱</sup> در واژه‌گرینی به کار برده است.

### کژنه

«کژنه پینه و وصله و پاره را گویند که بر جامه دوزند و به عربی رُقْعَه خوانند» (برهان ۱۳۵۷: ۱۶۴۰). این واژه در برابر لغت patch در فرهنگستان با این تعریف تصویب شده است: «محدوده تغییرنگ یا تغییرشکل یافته‌ای در پوست یا غشاها مخاطی که به سبب التهاب و پرخونی و برجستگی و جز آنها، از قسمت‌های مجاور متمایز می‌شود» (هزارواژه پزشکی ۱۳۹۰: ۱۲۰). شباهت محدوده تغییرنگ یا تغییرشکل یافته در پوست با کژنه (وصله جامه) سبب این نامگذاری بوده است.

### آرک

لغت «آره» در فارسی کهن به معنی «بیخ و بُن دندان‌ها» بوده (برهان ۱۳۵۷: ۳۳) و ظاهراً به لغت «آرواره» مربوط است (حسن‌دوست ۱۳۹۳: ۴۳). فرهنگستان لغت آره را پس از کوتاهسازی و افزودن پسوند نسبت «-ک»، به صورت آرک در برابر alveolus (حفره‌ای استخوانی که ریشه دندان در آن قرار گرفته است) تصویب کرده و آرکی، آرک‌آماس، آرک‌برداری، آرک‌بری، آرک‌سازه را بر پایه آن ساخته است (هزارواژه پزشکی ۱۳۹۰: ۴). به این ترتیب، فرق مفهوم آرک و آرواره (هریک از دو قطعه استخوان که دندان‌های بالایی و پایینی بر آن جای دارند) با دو واژه متفاوت و محتملاً هم‌ریشه نشان داده شده است.

### پیزک

لغت «پیز» در برهان قاطع به معنی «برفریزه» ضبط شده است (برهان ۱۳۵۷: ۳۹۹). در فرهنگستان با افزودن «-ک» (پسوند شباهت) به آن،<sup>۲</sup> واژه پیزک (نهشته‌ای نرم و نازک

۱. دشوازه (تابو) کلمه‌ای است که مربوط به موضوعاتی ناخوشایند، چون مرگ، اندام و فعالیت‌های جنسی و جز آنها، می‌شود و کاربرد آن در موقعیت‌های به‌خصوص رسمی معمولاً مذموم است (نگرگوی کهن ۱۳۹۳: ۱۷۵-۱۷۶).

۲. به قیاس با واژه «برفک».

که بر روی سطح دندان‌ها تشکیل می‌شود) در برابر «پلاک» در دندان‌پزشکی برگزیده شده است (هزارواژه‌پزشکی ۱۳۹۰: ۲۸).

### ۳ انواع وام‌گیری درونی و تاریخی

نمونه‌هایی را که در این مقاله بررسی کرده‌ایم، می‌توان در دو دسته جای داد:

۱) وام‌گیری با معنای تازه (نوگزینش): در این نوع از وام‌گیری درونی و تاریخی، واژه کهن با معنای تازه و متفاوت، اما مرتبط با معنای کهن احیا می‌شود. برخی نمونه‌های پیش‌گفته را می‌توان در این دسته گنجاند. برای مثال: فرهنگستان (معنای کهن: دبستان ← معنای امروزی: معادل آکادمی); دستینه (معنای کهن: دستخط ← معنای امروزی: معادل هندبوک); آهون (معنای کهن: نقب ← معنای امروزی: مجرای افقی برای عبور تأسیسات ساختمان); آسه (معنای کهن: محور سنگ آسیاب ← معنای امروزی: زائدی یا رشتہ عصبی بلند); کژنه (معنای کهن: وصله ← معنای امروزی: محدوده تغییرنگ یا تغییرشکل یافته در پوست).

۲) وام‌گیری با معنای کهن (بازگزینش): که در روند آن، واژه کهن با همان مفهوم کهن، به قلمرو زبان بازمی‌گردد. برای نمونه: گشن (در «گشناب»); هیمه (در «هیمه‌سوز»); آژ (در «آژدار»); پُر (در «پُرک»); ریستن (در «خون‌ریسی»); کافتن (در «آب کافت») در این دسته می‌گنجند. چنین واژه‌هایی را می‌توان «بازگزیده» نام‌گذاری کرد.

بر پایه این دسته‌بندی، هرگاه یک واژه فراموش شده، از فارسی کهن (خواه فارسی باستان و فارسی میانه، خواه فارسی نو) وام‌گیری شود، اگر با معنای تازه، ولی مرتبط با معنای کهن، در فرایند واژه‌گزینی به کار رود، واژه‌ای نوگزیده به شمار می‌آید و با شیوه نوگزینش ساخته شده است. اما اگر با همان معنای کهن در واژه‌گزینی استفاده شود، می‌توان آن را بازگزیده به شمار آورد و شیوه ساخت آن را بازگزینش نامید.<sup>۱</sup>

۱. البته این دسته‌بندی به معنای مربوطی میان نوگزینش و بازگزینش نیست. گاهی نمونه‌هایی را می‌توان یافت که با تعریف یکی از این دو شیوه همخوانی بیشتر دارند، اما از ویژگی دسته دیگر بسیار نیستند یا در وضعیتی بینابین قرار می‌گیرند. برای نمونه، اگر در «آب کافت»، سازه کافت (= شکافتن) را، که در دسته بازگزینش گنجانده‌ایم، در معنای خاص تجزیه کردن در نظر بگیریم، با نوعی تغییر معنایی (تخصیص) در واژه رو به رو هستیم که آن را به نوگزینش نزدیک می‌کند.

فرهنگستان شیوه‌های واژه‌گزینی را در چهار روش احصا کرده است:

(۱) برگزینش (انتخاب یک واژه یا عبارت از میان واژه‌ها و عبارت‌های موجود در زبان)؛

(۲) نوگزینش (انتخاب یک واژه موجود در زبان و دادن معنومی جدید به آن به‌طوری‌که با معنوم اولیه بی‌ارتباط نباشد)؛

(۳) ساختن اصطلاح (به سه شیوه: واژه‌سازی، ساختن گروه نحوی، اختصارسازی)؛

(۴) وام‌گیری (اخذ یک واژه از زبان‌های بیگانه (معمولًاً غربی) با همان معنومی که در زبان مبدأ دارد) (اصول و ضوابط واژه‌گزینی ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲).

واژه‌هایی که با فرایند برگزینش انتخاب شوند، «واژه برگزیده»، واژه‌هایی که از رهگذر نوگزینش انتخاب شوند، «واژه نوگزیده»، واژه‌هایی که محصول ساختن اصطلاح باشند، «واژه نوساخته (نوواژه)» نامیده می‌شوند (← منصوری ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۴)؛

و واژه‌هایی که از زبان بیگانه اخذ شده‌اند، «وام‌واژه» نام دارند.

مقایسه نوع وام‌گیری درونی و تاریخی با شیوه‌های واژه‌گزینی، نشان می‌دهد که در تقسیم‌بندی فرهنگستان، اولاً هیچ‌یک از این قبیل واژه‌ها، وام‌واژه به شمار نمی‌آیند، بلکه غالباً واژه نوگزیده قلمداد می‌شوند.<sup>۱</sup> ثانیاً واژه‌هایی که در مقاله حاضر «بازگزیده» نامیده‌ایم، در تقسیم‌بندی فرهنگستان «نوساخته یا نوواژه» محسوب می‌شوند، زیرا ابتدا از منابع واژه‌گزینی (خواه، واژه‌های زبان‌های میانه و باستان، خواه واژه‌های کهن در فارسی نو) برگرفته شده‌اند و سپس فرایندهای واژه‌سازی (اشتقاق و ترکیب) بر آنها اعمال گردیده است.<sup>۲</sup>

۱. ذکر قید «غالباً» از آنجاست که ممکن است فرهنگستان در دسته‌بندی خود، برخی از این واژه‌های کهن را «برگزیده» محسوب کند، چراکه شاید پیش‌تر در کتاب‌های تخصصی احیا شده و به کار رفته باشند و بنابراین، در زمان واژه‌گزینی فرهنگستان، جزو معادلهای موجود در زبان به شمار آیند. آنگاه فرهنگستان، تنها این واژه‌های کهن را از میان معادلهای برگزیده و رسمیت بخشیده باشد.

۲. در داده‌های این پژوهش واژه «دشتان» استثنای شمار می‌آید، زیرا علاوه‌بر پذیرش فرایندهای واژه‌سازی (مانند دشن‌دشتانی، کم‌دشتانی، بی‌دشتانی)، با حفظ معنای قدیم بهنهایی نیز بازگزیده شده و به تصویب رسیده است. دکتر رضا عطاریان به نگارنده یادآور شد که واژه مصوب «افکانه» در برابر abortus در حوزه پژوهشی (هزار واژه پژوهشی ۲۳: ۱۳۹۳) مانند دشتان، بازگزیده فرهنگستان سوم است و معادله رایج آن در زبان فارسی «محصول سقط» بوده است.

بنابراین، می‌توان «بازگرینش» را بر شیوه‌های چهارگانه واژه‌گزینی افزود تا شیوه‌ای که براساس آن، واژه‌هایی از میان کلمات تاریخی زبان فارسی بدون تغییر معنی وام‌گیری شده و در فرایندهای واژه‌سازی به کار رفته‌اند، در دسته‌ای جداگانه قرار گیرند.

#### ۴ انواع تغییر معنایی در فرایند وام‌گیری درونی و تاریخی

چنان‌که گذشت، اغلب واژه‌هایی که از گذشته تاریخی زبان فارسی در واژه‌گزینی به کار رفته‌اند، نوگزیده به شمار می‌آیند. فرهنگستان نوگزینش را گسترش معنایی آگاهانه تعریف می‌کند که در فرایند آن، «معنی سابق واژه حفظ می‌شود، ولی معنی جدید هم بر آن بار می‌گردد، مانند واژه‌های مجلس و سپر و پیچ و یخچال که افزون بر معنای سابق، بر معنای جدیدی نیز دلالت دارند» (اصول و ضوابط واژه‌گزینی ۱۳۷۸: ۳۵). آنگاه چند مثال از واژه‌های مصوب فرهنگستان اول و سوم می‌آورد که دو نمونه از آن میان، نقل می‌شود (همان: ۳۶):

وام‌های فارسی	معنی قدیم	معنی جدید
چین	شکستن یا به هم کشیدگی در پوست صورت یا پارچه یا چرم و امثال آنها	(زمین‌شناسی) خمی در سنگ‌های چینه‌ای
آبزن	حوض کوچک از سفال یا آهن یا مانند آنها که برای شست‌وشوی بدن به کار می‌رفت و در نوعی از آن آب و دارو می‌ریختند و بیمار را در آن می‌نشاندند.	حوضچه‌ای که از اطراف آن آب با فشار به داخل پاشیده می‌شود.

به نظر می‌رسد میان این دو واژه نوگزیده تفاوت هست؛ در اولی (چین)، معنی جدید بر معنی قدیم افزوده شده و تعمیم معنایی رخ داده است، اما در دومی (آبزن)، واژه در معنی قدیم فراموش شده و با معنی جدید از نو زنده شده است. به عبارت دیگر، اگرچه در فرهنگ لغت یک معنی بر مفاهیم آبزن افزوده شده، درواقع نه گسترش معنایی، بلکه «جایه‌جایی معنایی»<sup>۱</sup> اتفاق افتاده است.

این جابه‌جایی معنایی از رهگذر ارتباطی که میان معنای قدیم و مصدق جدید تصور می‌شود، صورت می‌گیرد؛ برای مثال، شباهت میان بخش تغییرشکل یافته پوست با کژنه (وصله) یا شباهت دوسیه با پرونده (بچه‌پارچه‌فروشان دوره‌گرد) یا ارتباط معنایی رایانه (نظم بخشندۀ) با عمل پردازش در دستگاه رایانه، زمینه‌ساز این جابه‌جایی معنایی از رهگذر وام‌گیری درونی و تاریخی می‌شود.

گذشته از جابه‌جایی معنایی، گاه در این وام‌گیری، با توسعه معنایی روبه‌رو می‌شویم؛ چنان‌که «گند» (بیضه) با معنایی اعم از معنی کهن احیا شده است و بر غده جنسی (شامل بیضه و تخدمان) دلالت می‌کند. «پیحال» نیز که در معنای «سرگین جانوران» کاربرد داشته، بر مطلق «مدفعه» دلالت یافته است. در مقابل، معنای عام «آرامش» در فارسی کهن، به معنی روان‌شناختی (relaxation) تخصیص یافته یا معنای عام «سرده» در فارسی میانه (نوع، قسم)، با تخصیص معنایی<sup>۱</sup> در حوزه زیست‌شناسی (هفتمنی رتبه اصلی در آرایه‌شناسی موجودات زنده) به کار برده شده است.

## ۵ شیوه‌های وام‌گیری درونی و تاریخی

بررسی داده‌های این مقاله نشان می‌دهد که می‌توان شیوه‌های وام‌گیری درونی و تاریخی را در واژه‌های مصوب فرهنگستان سوم، در چهار دسته جای داد:

- (۱) بهره‌یابی از صورت کهن یک واژه امروزی برای بیان مفاهیم جدید، مانند آرامش (آرامش)، آمیزه (آمیزه)، آژدار (آج‌دار) و کافتن (شکافتن).
- (۲) وام‌گیری واژه کهن، بدون تغییر آوایی و صرفی، مانند دستینه، آبن، تکاور، کازه، سوخ، آهون، آسه و کژنه.

- (۳) به کار بردن واژه کهن در فرایند اشتقاء، در واژه‌هایی از قبیل کماله، راکیزه، گردیزه، آرک و پُرک (در این فرایند هرجا که نیاز بوده، روش اختصارسازی اعمال شده است: گرده + - یزه ← گردیزه، آره + - ک ← آرک).

(۴) به کار بردن واژه کهن در فرایند ترکیب یا ترکیب و اشتقاق، برای مثال: هیمه‌سوز، آزادار، گشناب، دولاد، خون‌ریسی و بلال‌دزایی.

## ۶ تبیین وام‌گیری درونی و تاریخی

در تبیین وام‌گیری درونی و تاریخی در زبان فارسی نیز همان دلایلی مطرح است که در سایر زبان‌ها در روند وضع لغت به کار گرفته شده است. دو زبان فرانسه و انگلیسی به وام‌گیری بی‌نهایت از زبان‌های یونانی و لاتینی، بهویژه برای کاربردهای علمی و فنی روی آورده‌اند<sup>۱</sup> (آشوری ۱۳۸۷: ۴۲). اگر اروپاییان زبان‌های یونانی و لاتینی را همان‌گونه از یاد برده بودند که ما زبان‌های کهن پهلوی و فارسی باستان و اوستایی را، زبان‌های فرانسه و انگلیسی با چسبیدن به ساختار طبیعی یا خودجوش خود، نمی‌توانستند بستری برای مدرنیت و نیازهای زبانی بی‌پایان آن باشند (همان: ۵۷).

نظری به نمونه‌های بررسی شده در این مقاله، نشان می‌دهد که انبوهی واژه‌های علمی بهویژه در زیست‌شناسی و پزشکی، بهره‌یابی از واژه‌های کهن را به عنوان یکی از منابع واژه‌گزینی الزام‌آور می‌کند، چراکه نمی‌توان انتظار داشت زبان فارسی تنها با استفاده از ظرفیت واژه‌های رایج خود، از عهده معادل یابی برای اصطلاحات روزافزون تخصصی در زبان علمی انگلیسی برآید که خود، چنان‌که گذشت، برخوردار از گنجینه واژه‌های کهن یونانی و لاتینی است. گذشته از آن، پرهیز از کاربرد دشواژه (مثلاً در خون‌ریسی) و خاص کردن واژه درزمنیه تخصصی (مثلاً زاگ، پیخال، دشتان به ترتیب به جای «تخم»، «مدفوع» و «قاعدگی») از دلایل روی آوردن به وام‌گیری درونی و تاریخی است.

اگر دو مورد زیر از کتابچه اصول و ضوابط واژه‌گزینی مصوب فرهنگستان درباره «واژه‌ها و ریشه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانه ایران» را بر واژه‌های قدیم در فارسی نو<sup>۲</sup> تعمیم دهیم، مزايا و معایب وام‌گیری درونی و تاریخی را بازمی‌نماییم:

۱. بهره‌گیری از یونانی و لاتین (به عنوان زبان‌های کلاسیک اروپایی) را می‌توان با اندکی تسامح در زمرة وام‌گیری درونی و تاریخی دانست و نسبت زبان‌های فرانسه و انگلیسی را با زبان‌های کهن یونانی و لاتین، کما بیش نظر ارتباط زبان فارسی نو با زبان‌های فارسی میانه، فارسی باستان و اوستایی قلمداد کرد.
۲. چنان‌که پیش‌تر آمد، مقصود از «واژه‌های قدیم در فارسی نو» لغاتی است که در گذشته تاریخی زبان فارسی دری کاربرد داشته و در فرهنگ پورگ سخن با برچسب «قد.» (قدیمی) مشخص شده‌اند.

۱) زبان فارسی کنونی بازمانده این زبان‌هاست و چنانچه بخواهیم میان الفاظ متعلق به زبان بیگانه و الفاظ متعلق به این زبان‌ها دست به انتخاب بزنیم، ارجح است که به این زبان‌ها روی آوریم. از این زبان‌ها باید با دقت و به هنگام ضرورت استفاده کرد، چراکه واژه‌های آنها معمولاً همانند الفاظ بیگانه برای فارسی‌زبانان نامفهوم و نامأнос است. (اصول و ضوابط واژه‌گزینی ۱۳۸۸: ۳۱)

۲) عناصر وام‌گرفته شده از زبان‌های باستانی و میانه ایرانی به راحتی با واژه‌های فارسی ترکیب می‌شوند و بهدلیل نزدیک بودن مقوله‌های دستوری و ساخته‌های صرفی آنها با زبان فارسی امروز کاربرد آنها مشکل‌آفرین نخواهد بود، مشروط بر آنکه با مفهوم و شیوه کاربرد آنها آشنا باشیم (همان: ۳۳).

در مورد اول، به تیرگی معنایی واژه‌های قدیم برای فارسی‌زبانان اشاره شده است. برای نمونه، یاخته، پرونده، کازه، سوخ، آهون، زاگ، راکیزه، سرده، آسه و تاگ یکسره در زبان فارسی امروز، تیره به شمار می‌آیند، همان‌طور که در زبان انگلیسی نیز ویژگی تیرگی در اغلب واژه‌های کهن مصدق دارد. درست است که تیرگی، فهم معنای واژه را برای مخاطبان دشوار می‌کند و محتملًا بخت قبول و جاافتادگی واژه مصوب را کاهش می‌دهد، اما گاهی برعکس، ابهام در چنین واژه‌هایی، امکان پذیرش واژه و توسعی معنایی را فراهم می‌آورد.<sup>۱</sup> برای مثال، اگر خلبان با واژه‌ای شفاف (مثلاً پارویان) جایگزین می‌شد، پذیرش آن به معنای راننده هوایپما دشوار می‌نمود، یا اگر رشته‌واره به جای راکیزه قرار می‌گرفت، اطلاق آن به اشکال گوناگون این اندامک، با مخالفت متخصصان روبرو می‌شد.<sup>۲</sup> گذشته از این، باید گفت نوگزینی پاره‌ای واژه‌ها چنان سنجیده بوده که به رغم وام‌گیری درونی و تاریخی، شفافیت معنایی برقرار مانده است. در واژه‌هایی نظیر فرهنگستان و دستینه و یارانه و آبن انگیزش صرفی یا ساختی<sup>۳</sup> عامل شفافیت است. در واژه‌هایی نظیر آرمش و آزار و کافتن نیز تخفیف یا تغییر آوایی،

۱. دکتر رضا عطاریان، اهمیت این نکته در فرایند واژه‌گزینی را به نگارنده خاطرنشان کرده است.

۲. نگارنده به یاد دارد که یک‌بار دکتر خسرو فرشیدورد، در کلاس درس دستور زبان فارسی دانشگاه تهران، در انتقاد به واژه‌سازی فرهنگستان دوم، علت جا نیفتادن واژه «رایانه» را ابهام معنای آن برشمرد و پیشنهاد کرد که در برایبر کامپیوتر، «مغرواره» به تصویب برسد، حال آنکه شفافیت بیش از اندازه در اینجا مانع از جاافتادگی واژه است.

۳. در انگیزش صرفی یا ساختی، صورت صرفی یا اشتقادی کلمات تا حدی بیان‌کننده معنی آنها است (باطنی). (۱۳۷۴: ۱۲۵)

مخاطب فارسی‌زبان را به صورت آشنای امروزی واژه راهنمایی می‌کند. همچنین، در لغت «هیمه‌سوز» (معادل شومینه)، کاربرد جزء شفاف «سوز» در کنار «هیمه»، که در هجای اول با هیزم اشتراک دارد، پی بردن به ترادف هیزم و هیمه را آسان می‌سازد.<sup>۱</sup>

از مورد دوم، مزیت نزدیکی واژه‌های کهن با فارسی امروز و کاربرد آنها در فرایندهای بعدی واژه‌سازی برداشت می‌شود. برای مثال، راکیزه و میتوکندری هردو از لحاظ معنایی تیره به شمار می‌آیند، اما معادل فارسی (راکیزه) از نظر آوایسی برای فارسی‌زبانان راحت‌تر است و در بافت زبان فارسی (به قیاس واژه‌ای مانند پاکیزه) آشنا جلوه می‌کند و آسان‌تر جای می‌گیرد. توجه به خوش‌وواژه‌ای که مثلاً از «lad» یا «کافتن» ساخته می‌شود، نشان از کارایی واژه‌های کهن در فرایند واژه‌گزینی دارد. «کامش» (در برابر سکس) را می‌توان به عنوان واژه‌ای نوگزیده برشمرد که از یک سو با توجه به معنی کنایی «کام» در ترکیباتی از قبیل کام گرفتن، شفافیت معنایی دارد و از سوی دیگر، از نظر آوایسی و صرفی با زبان فارسی سازگارتر است و ساخت خوش‌وواژه «کامش» را به آسانی امکان‌پذیر می‌سازد.

هرچند واژه‌گزینی، فعالیتی در حوزه زبان است، وام‌گیری درونی و تاریخی نوعی باستان‌گرایی<sup>۲</sup> به شمار می‌آید که یکی از شیوه‌های هنجارگریزی برای برجسته‌سازی و ایجاد زبان ادبی است.<sup>۳</sup> باستان‌گرایی را می‌توان ادامه حیات زبان گذشته در خلال زبان اکنون تعریف کرد و پس از وزن و قافیه، معروف‌ترین و پرتأثیرترین راه تشخّص دادن به زبان را کاربرد آرکائیک زبان، به معنی استعمال الفاظی که در زبان روزمره و عادی به کار نمی‌روند، دانست و آن را در دو شاخه واژگان و نحو مورد مطالعه قرار داد. مفهوم باستان‌گرایی، محدود به احیای واژه‌های مرده نیست، حتی انتخاب تلفظ قدیمی‌تر یک کلمه، خود نوعی باستان‌گرایی است (شفیعی کدکنی ۱۳۷۳: ۲۴ و ۲۵). به نظر می‌آید از طریق باستان‌گرایی در واژه‌گزینی نیز می‌توان از امتیاز این تشخّص زبانی بهره برد.

۱. به سخن دیگر، چنانچه فارسی‌زبانان بدانند هیمه‌سوز در برابر شومینه ساخته شده است، با شنیدن «هیمه» در واژه مركب «هیمه‌سوز» بسبب شباهت آوایی آن با هیزم، می‌توانند حدس بزنند که هیمه متراوف هیزم است.

2. archaism

۳. در کتاب از زیانشناسی به ادبیات که به نقل از لیچ (Leech, 1969)، انواع هنجارگریزی فهرست شده است، از باستان‌گرایی، به «هنجارگریزی زمانی» تعبیر شده است (صفوی ۳۷۷: ۵۴).

اگرچه واژه‌هایی مانند هیمه‌سوز، آرمش، گشناب، تنجدش و دشتان برای کاربر فارسی زبان چندان آشنا نیست، در عین حال برجسته و شاخص جلوه می‌کند و همین ویژگی به جاافتادگی این قبیل واژه‌ها در حوزهٔ تخصصی یاری می‌رساند.

در مجموع، اگر بپذیریم که تداوم و گسترش واژه‌گزینی، اهل یک زبان را به توانایی آن زبان باورمند می‌کند، بهره‌یابی بجا و سنجیده از گنجینه زبان فارسی کهن و زبان‌های میانه و باستان، چنان‌که در فرهنگستان سوم صورت می‌گیرد، غنای زبان فارسی را به پشتونه گذشته تاریخی آن نمایان می‌سازد و باور به توانایی و کارایی امروزی آن را در ذهن فارسی‌زبانان نیرو می‌بخشد.

## ۷ نتیجه

در این مقاله، بررسی وام‌گیری درونی و تاریخی به عنوان یکی از منابع واژه‌گزینی، از بررسی نخستین لغات ساختهٔ انجمن‌های واژه‌سازی پهلوی اول و واژه‌های مصوب فرهنگستان اول و دوم آغاز شد و با تمرکز بر واژه‌های عمومی و تخصصی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم)، ادامه یافت. با ارجاع به فرهنگ‌های زبان پهلوی و ریشه‌شناختی، نشان دادیم که چگونه فرهنگستان واژه‌های کهن، خواه واژه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانه، خواه واژه‌های فراموش شدهٔ فارسی جدید را از رهگذر تخصیص و توسعی و جایه‌جایی معنایی دوباره احیا کرده و با اشتقاق و ترکیب در فرایندهای بعدی واژه‌سازی به کار گرفته است. بر این اساس، می‌توان شیوه «بازگزینش» را بر شیوه‌های چهارگانهٔ واژه‌گزینی افزود تا وام‌گیری کلمات تاریخی (بدون تغییر معنایی) را دربر گیرد. نظری بر ضرورت‌هایی که فرهنگستان را، به‌ویژه در واژه‌های تخصصی حوزهٔ زیست‌شناسی و پزشکی، به وام‌گیری درونی و تاریخی سوق داده است، و نیز تحلیل مزايا و معایب این شیوه (از جمله، تیرگی و شفافیت معنایی)، نشان می‌دهد که فرهنگستان سوم، با بهره‌یابی آگاهانه از عملکرد دو فرهنگستان پیشین و برخورداری از مشیٰ منطقی خود، توانسته است واژه‌های تاریخی زبان فارسی را به مثابهٔ ظرفیتی در واژه‌گزینی علمی به کار گیرد.

## منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۷)، زبان بازن: پژوهشی درباره زبان و مدرنیت، تهران: نشر مرکز.
- اشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱)، دانشنامه مزدینا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت، تهران: نشر مرکز.
- اصول و خصوصیات واژه‌گزینی همراه با شرح و توضیحات (ویرایش سوم) (۱۳۸۸)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۴)، درباره زبان (مجموعه مقالات)، تهران: آگاه.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۵۷)، برهان قاطع، ویرایش ۲، تهران: امیرکبیر.
- پورداود، ابراهیم (۱۳۴۷)، «فرهنگستان»، وحیا، ش ۵۶، ص ۶۹۰-۶۹۳.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.
- حق شناس، علی‌محمد (۱۳۸۲)، «واژه‌سازی درون متن، یک علاج قطعی»، زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته (مجموعه مقالات)، تهران: آگه، ص ۲۵۵-۲۶۶.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۶)، زبان‌شناسی و زبان فارسی، تهران: توسعه.
- دیبر مقدم، محمد (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبانهای ایرانی، تهران: سمت.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
- رضایی‌باغبیدی، حسن (۱۳۷۵)، «بازمانده‌های ریشه هند و اروپایی ok/-ak در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، ش ۶، ص ۶۸-۷۱.
- روستایی، محسن (۱۳۸۵)، تاریخ نخستین فرهنگستان ایران «به روایت استناد» همراه با واژه‌های مصوب و گمشده فرهنگستان (۱۳۲۰-۱۳۱۴ش)، تهران: نی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، غزلیات شمس تبریز، تهران: سخن.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳)، موسیقی شعر، تهران: آگه.
- صادقی، علی‌شرف (۱۳۷۱)، «شیوه‌ها و امکانات واژه سازی در زبان فارسی معاصر (۵)»، نشر داش، ش ۷۰، ص ۳۹-۴۵.
- صفار مقدم، احمد (۱۳۷۴)، «فرهنگستان دوم، پژوهشگاه واژه‌گزینی»، نامه فرهنگستان، ش ۴، ص ۱۳۲-۱۴۲.
- صفوی، کورش (۱۳۷۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد اول: نظم)، تهران: چشم.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان: دفتر اول (۱۳۸۳)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان: دفتر دوم (۱۳۸۴)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.
- فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان: دفتر نهم (۱۳۹۱)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان: دفتر دهم (۱۳۹۲)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان: دفتر سیزدهم (۱۳۹۵)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

فرهادی، بهرام (۱۳۸۱)، فرهنگ زبان پهلوی، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.  
کلیاسی، ایران (۱۳۸۰)، ساخت اشتقاقي واژه در فارسي امروز، تهران: پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي.

کرازی، میرجلال الدین (۱۳۷۹)، نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، جلد ۱، سمت کیانوش، حسن (۱۳۸۱)، واژه‌های برابر فرهنگستان ایران، تهران: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، سروش.

مقربی، مصطفی (۱۳۷۲)، ترکیب در زبان فارسی، تهران: توسع.  
مکنیزی، دی. ان (۱۳۸۸)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرائی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منصوری، رضا (۱۳۹۰)، واژه‌گزینی در ایران و جهان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.  
منصوری، یدالله (۱۳۸۴)، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (فارسی میانه زرده‌شده)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

منصوری، یدالله، و جمیله حسن‌زاده (۱۳۸۷)، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، تهران:  
فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نغزوگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۳)، فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی تاریخی، تهران: علمی.  
واژه‌های نو (که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است) (۱۳۱۹)، تهران:  
دیبرخانه فرهنگستان ایران.

هزارواژه روان‌شناسی ۱ (مجموعه واژه‌های روان‌شناسی) (۱۳۹۸)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

هزارواژه زیست‌شناسی (مجموعه واژه‌های زیست‌شناسی عمومی، علوم گیاهی) (۱۳۹۰)، تهران:  
فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

هزارواژه پژوهشکی ۱ (مجموعه واژه‌های علوم پایه پژوهشکی، پژوهشکی، دندانپژوهشکی) (۱۳۹۰)، تهران:  
فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

هزارواژه پژوهشکی ۲ (مجموعه واژه‌های آرتاپژوهشکی، اعتیاد، پیوند، روان‌شناسی، شناورایی‌شناسی...) (۱۳۹۳)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار.

SWANN, Joan et al. (2004), *A Dictionary of Sociolinguistics*, Edinburgh University Press.

*The Heritage Illustrated Dictionary of the English Language* (1975), American Heritage Publishing Co., Inc.